

جنگهای افغانستان

نویسنده: پیتر تامسن

بخش چهارم

آی اس آی ، پس از سقوط نجیب، اتحاد نا مقدس اش را در مناطق سرحدی تقویت بخشید. این اتحاد در بر گیرنده کارمندان آن سازمان، بنیاد گرایان افغانی بطور اخص حکمتیار و بعد ها طالبان، القاعده، دو حزب سیاسی_منطقوی پاکستان اعم از جمعیت اسلامی و جمعیت العلمای اسلامی و هزاران عنصر جهادی اجنبی از کشورهای عربی ، از پاکستان، برما ، فلپین و غیره بود. آی اس آی در هما هنگی کامل با دو حزب فوق الذکر به تدارک صدها کمپ تریبوی نظامی افراطیون در داخل پاکستان و مناطق سرحدی افغانی چون کنر، ننگرهار و پکتیا پرداخت.

جزایرهای پاکستانی این اتحاد نا مقدس را سر مایه استراتژیک می پنداشتند. آنان ضمناً اتحاد را بمثابه وسیله نظامی جهت تحقق دیدگاه ضیا الحق دال بر تفوق استراتژیک علیه هند، استقرار سلطه پاکستان بر افغانستان و تر غیب جنگ مقدس اسلامی در کشمیر و سایر نقاط جهان بکار میگماشتند. اتحاد بر تأکیدات اردو در جهت اسلامی ساختن کشور و تأمین برتری آن در امور دولتی صحنه گذاشت.

انان در ارتباط به افغانستان اهداف دو گانه را مبنی بر استقرار دولت بنیاد گرایای اسلامی در انکشور و بکاربرد آن به حیث پایگاه غرض صدور بنیاد گرایی اسلامی به سایر نقاط جهان تعقیب مینمودند.

رهبران نظامی _ ملکی پاکستان در سالیان نود و حتی امروز ماهرانه میکوشند تا تلاشهای انکشور را دال بر تقویت اتحاد نا مقدس میان افغانستان و پاکستان کتمان نمایند، و یا بقول دیگر به دروغ متو صل میشوند.

ارتش پاکستان و آی اس آی ، در دوران زمامداری پدر جورج بوش و اواخر اداره کلنتون ، فعالیتهای اتحاد نا مقدس را بطور فزاینده گسترش بخشیدند. باز گشت اسامه بن لادن به افغانستان در سال ۱۹۹۶ منجر بدان شد تا اقدامات تروریستی جهانی که از افغانستان و پاکستان منشأ میگرفت، به شرقمیان ، خلیج فارس و قفقاز توسعه یابد.

ریچارد کلارک ، مشاور امنیتی اداره کلنتون در اواخر سالیان نود ، به کمیسون یازدهم سپتامبر چنین تصریح نمود: «در اوایل سالهای نود اصلاً قدرت درک موجودیت القاعده وجود نداشت چه رسد به آنکه انرا تخریب نمایم.» با اینکه نیروی بشری دستگاه جاسوسی ضعیف بود و یا پایگاه فعالیتهای بن لادن اصلاً در افغانستان وجود نداشت. القاعده تا اکتبر ۱۹۷۸ در لست تدوین شده وزارت خارجه پیرامون سازمانهای تروریستی خارجی گنجانیده نشده بود.

حکومت امریکا در دهه نود سیاست مستقلی را پیرامون افغانستان جهت تحقق منافع ملی اش در آنکشور پیروی نمی نمود. این منافع در بر گیرنده گزینههای ذیل بود: حل صلح آمیز منازعه افغانستان از طریق سازمان ملل متحد جهت تأمین ثبات منطقوی ، نابودی تروریزم و قا چاق مواد مخدره ، بازگشت سه ملیون مها جر افغانی به میهن شان و احترام به حقوق و آزادیهای بشری.

توماس سیمونس ، سفیر وقت امریکا در اسلام آباد ، ضمن ملاقاتی صریحاً در سال ۱۹۹۶ اذعان داشت که سیاست مستقل امریکایی در مورد افغانستان وجود ندارد. ایالات متحده امریکا با واگذاری سیاست افغانی آنکشور به پاکستان ، در واقعیت ادعای اسلام آباد را مبنی بر داشتن ساحه نفوذ در افغانستان تائید نمود. این امر نمادی از صحنه گذاشتن امریکا به مارش غیر قابل درک نظامیان پاکستانی جهت تبدیل افغانستان به پایگاه بنیاد گرایی اسلامی بود.

اداره کلنتون ، با پیگیری سیاست بیطرفی در قبال میانه روان و افراط گرایان ، بسرعت در جهت تأمین تماسهای سیاسی با گلبدین حکمتیار سیر نموده ، به مشی پیشین امریکا دال بر محکوم نمودن این عوام فریب ضد امریکایی پشت پا زد.

استراتژی بیطرفی امریکا ، قرار گرفتن سکان سیاست افغانی و اشنگتن بدست پاکستان، به تقویت بنیاد گرایان و تضعیف اکثریت نا سیو نالست میانه رو و تشدید فعالیتهای تخریبکارانه پاکستان در افغانستان انجامید. چنین بر خورد امریکا در واقعیت پشت پا زدن به منافع انکشور و اهداف اعلام شده در مورد افغانستان بود.

زمانیکه کمپاین بیست و سه ساله سازمان آی اس آی غرض بکرسی نشاندن حکمتیار عقیم گردید ، سازمان مذکور پلان بعدی خویش را طرح نمود تا افغانستان از هم گسیخته را بوسیله طالبان تحت قیمومیت اش در آورد. آی اس آی ملا عمر را بمثابه یکی از قوماندانان پائین رتبه مجاهدین که از قوم پشتون هوتک غلزایی بود ، به سمت رهبر طالبان بر گزید.

ارزیابی واقعبنانه اینکه جنبش طالبان چگونه پایگذاری شد، امر ساده نیست. نقطه آغاز جنبش در اواخر ۱۹۸۸ ، زمان خروج قوای شوروی از جنوب افغانستان ، نه در کشور اخیر الذکر بلکه در دفتر آی اس آی متعلق به قوماندان سلطان امام در کویته نهفته میباشد. امام به همراهی قوماندان فیضان ، ریس شبکه آی اس آی در کویته ، به تشکیل ، تسلیح و مراقبت شورای ارغستان دست زد. آنان محافظه کارترین ملا های پاکستانی و افغانی را جهت رهبری شورا بر

گزیبند. آی اس آی پلانها و طرحهای بلند پروازانه ایرا برای این باند متشکل از ملاهای نیمه با سواد ولی جنگجو در سر میپروانید.

در پلانی که از طرف سلطان امام پیرامون شکل دهی سلسله مراتب طالبان بطور ماهرانه طرح ریزی شده بود ، تشدید خصومت دیرینه میان اقوام بزرگ دورانی و غلزایی افغانستان جایگاه مهمی را احراز نمود. موصوف مانند ضیاالحق به عناصر ضد دورانی ارجهیت بیشتر داد و در این راستا ملا عمر ، هوتک غلزایی ، را در مقام استرترژیک کنترول جنبش گماشت.

اضافتر از دو قرن از زمانی سپری میگردد که احمد شاه دورانی و متحدین بارکزیایی اش در همراهی با نادر شاه ، پادشاه فارس، پیکار نمودند تا سلسله دودمان میرویس هوتک را نابود ساخته و قوم هوتک را از حومه قندهار بدور رانند. این شکست افتضاح آمیز هنوز از خاطره هوتکها زنده نشده و خواهان انتقام گیری اند. قوماندان امام احساسات ضد دورانی را بسیج نمود. هوتکها مسؤلیت امور نظامی را عهده دار شده و بعد ها مقامات کلیدی دولت طالبان را اشغال نمودند.

رهبران طالبان عمدتاً فامیلهای بی بضاعت پشتونهای غلزایی را نمایندگی مینمودند. آنان از سواد مذهبی حد اقل برخوردار بوده و در مدرسه ها ذریعه حزب جمیعت العلمای اسلام پاکستان تدریس میشدند.

آی اس آی علاوه شهنواز تنی وزیر دفاع دولت نجیب را از حکمتیار بدور ساخته و غرض همراهی با طالبان به کویته فرستاد. موصوف با گذاشتن ریش خود را یک مسلمان سر سپرده معرفی نمود. تنی رهبری چندین فرقه متشکل از افسران و سربازان پشتون خلقی را که پس از کودتای نا فرجام حکمتیار_ تنی در مارچ ۱۹۹۰ به پاکستان فرار نموده بودند، به عهده گرفت.

بینظیر بوتو، نصر الله بابر جنرال متقاعد را که از دوستان مطمین فامیل اش به حساب میامد، در سمت وزارت داخله گماشت. آنان از تلاشهای آی اس آی جهت براه انداختن جنبش طالبان حمایت نمودند. بوتو هکذا فضل الرحمان را که به «پدر معنوی طالبان» شهرت یافته بود ، به حیث ریس کمیته خارجی پارلمان تعیین نمود. موصوف با برقرار نمودن تماسها مستقیم با فامیل شاهی سعودی و رهبران عالیرتبه وهابی سعی نمود تا کمکهای وسیع مذهبی - سیاسی و مالی را برای طالبان جلب نماید.

پس از سقوط قندهار در پنجم نوامبر ۱۹۹۴ یک موج همگانی جهت گسترش طالبانیزم در سراسر افغانستان قوام یافت. اشتیاق مذهبی و تمرکز قومی برای پشتونهای مسکون در دو طرف خط دیورند پر جذبه بود. اکثریت پشتونان و تاجکان میانه رو خواهان انبودند تا طالبان را به بوته آزمایش قرار دهند. آنان امید بدان بسته بودند تا این جنبش بتواند بر جنایات و باندیتیزم جنگ سالاران که در سراسر افغانستان گسترده بود، نقطه پایان بخشند.

طالبان در قندهار، ربانی در کابل و یونس خالص در جلال آباد در ماه می ۱۹۹۶ ، قبل از سقوط کابل، با هم تقاهم نمودند تا از بازگشت بن لادن به افغانستان استقبال نمایند. ربانی بدین منظور طیاره آریانا را به سودان فرستاد. بن لادن همراه با خانم ها ، اطفال و هیأت بزرگ همراهان به جلال آباد، بزرگترین شهر در شرق افغانستان پرواز نمود.

بن لادن اولین اختاریه رسمی اش را علیه اهداف امریکا سه ماه پس از عودتش به افغانستان انتشار داد. در اگست ۱۹۹۶ بود که به صدور اعلامیه جنگ علیه ایالات متحده امریکا مبادرت ورزید.

آی اس آی پس از بازگشت و در هماهنگی کامل با بن لادن به پایگذاری کمیتهای جدید تربیوی آغاز نمود. کمیته جهادپستانی که بین سالیان ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱ در این کمپ ها آموزش دیدند از بیست تا هشتاد هزار تخمین میگردد. شناخت مؤقت و احمقانه ساحه نفوذ پاکستان در افغانستان غرض تقویت نیات منطقه نتیجه معکوس بجا گذاشت. ارتش پاکستان و آی اس آی منطقه را به بی ثباتی کشانیده و امنیت امریکا و متحدین اش را در سطح جهانی بطور فزاینده به مخاطره انداختند.

نشریه مسایل خارجی در سال ۲۰۰۰ چنین نگاشت: «خطر جدی بیک افغانستان با ثبات، صلح آمیز و بیطرف از ناحیه پاکستان متوجه میباشد، با وجود آنکه کلیه همسایگان انکشور از دست نشاندگان افغانی خویش حمایت مینمایند.... سیاست امریزی امریکا نا کافی است تا بتواند منافع امریکا را در افغانستان تأمین نماید. دست اند رکاران سیاست خارجی امریکا باید برخورد خلاق، نیرومند و مؤثر را در جهت تحقق امیال جیو_ استراتژیک انکشور پیرامون جلوگیری از تجارت فزاینده مواد مخدر افغانی ، تخطی اشکار حقوق بشر توسط طالبان و بازگشت بزرگترین کتله مهاجرین جهان رویدست گیرند.

جورج بوش سیاست اداره کلنتون را دال بر سپردن سیاست افغانی امریکا به پاکستان پیگیری نمود. دوماه قبل از حوادث یازدهم سپتامبر و سه ماه پیش از آنکه ارتش امریکا حمله را علیه طالبان آغاز نماید ، ریچارد کلارک ، متخصص امور تروریستی شورای امنیت ملی ، تقاضای قیوم کرزی برادر مسن حامد کرزی را غرض ملاقات پاسخ منفی داد. کلارک پیشنهاد نمود تا کرزی و همراهش ، داود یعقوب، با رندی بیر امر اداره مواد مخدره در وزارت خارجه بازدید نمایند.

پس از استماع گزارش کرزی، بیر تصریح داشت: «شما اساساً خواهان برانداختن طالبان از اریکه قدرت میباشید. من مطمین نیستم اگر حکومت ما برای تعمیم این امر آماده باشد.»

عملیات نظامیان امریکاعلیه رژیم طالبان بتاريخ هفت اکتبر ۲۰۰۱ آغاز شد. آنان، طی صرفاً هفتاد و پنج روز، با تجهیز کمتر از ده هزار سرباز امریکایی و قوای ائتلاف، نیروی بحری و هوایی انگلستان و دهها هزار نیروی افغانی ضد طالبان تو انستند تا قوای ۳۵۰۰۰ نفری طالبان و متحدین القاعده انرا شکست دهند.

اداره بوش تو انست به پیروزی نظامی در افغانستان نایل آید، ولی مشی آن با خطر شکست طویل المدت دست و پنجه نرم میکرد. علی الرغم آنکه عناوین پیروزی برق آسای نظامی عملیات تحکیم آزادی را بازتاب میدادند، اما لات متحده بدون درک محیط قبیلوی افغانی و بدون داشتن یک مشی مؤثر طویل المدت جهت ثبات افغانستان به پیش میرفت. اغفال بزرگ در مورد اهداف پاکستان پیرامون افغانستان تداوم میافت. طالبان و القاعده از افغانستان رانده شدند، لیکن به پناهگاههای خویش به پاکستان عقب نشینی نموده، رهبری آنان دست ناخورده باقیماند.

با وجودیکه هزاران جنگنده آنان کشته شد، لیکن منبع ذخایر جدید بشری آنان در پاکستان کمی و کاستی نیافت. جنگ سالاران فاسد و بد نام با دریافت معاشات امریکایی اکثریت کشور را تحت انقیاد خویش در آورده بودند. آی اس آی و متحدین اش در چتر اتحاد نا مقدس برای حملات متقابل در انطرف سرحد دیورند آمادگی میگرفتند. پس از سپری شدن دو سال آنان دوباره به حملات در داخل افغانستان آغاز نمودند. جنگهای افغانستان تداوم میافت.

در دوران قبل از حوادث یازدهم سپتامبر اداره کلنتون و بوش یر هدفی نه چندان وسیع یعنی نابودی بن لادن تمرکز مینمودند. لیکن پس از این حوادث هدف توسعه یافته و طالبان را نیز در بر گرفت.

امریکا صرفاً زمانی میتوانست در افغانستان به پیروزی دست یابد که پاکستان را به برچیدن شبکه اتحاد نا مقدس ترغیب نموده و به افغانها مجال آنرا میسر میساخت تا راه خویش را بخاطر ثبات کشور شان خود تثبیت نمایند.

پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، یک متحد قابل اعتماد نبود. موصوف و قوماندانانش هنوز هم به دیدگاههای ضیا الحق در مورد افغانستان اعتقاد و باور داشتند. آنان در صدد بودند تا از اشتیاق اسلام بنیاد گرا در جهت تأمین برتری استراتژیک علیه هند، آزادی کشمیر و تشدید شعله های جنگ مقدس در مناطق جنوب شرق آسیا و سایر نقاط جهان استفاده نمایند.

ادامه دارد